

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به عمر ابن حنظله بود و یک مقداری عبارت مرحوم آقای شفتی را خواندیم چون گفتیم ذکر ایشان هم بشود و ایشان نتیجتاً این که یا ثقه هستند، یعنی وثاقتش را اثبات کرده و به قول خودشان حداقل جزء ممدوحین می شود که حدیثش جزء حسن می شود. اما وثاقت و إما حسن احدهما و ما عرض کردیم با تامل در روایت که من از آن تعبیر کردم دورنمای شخصیت ایشان را بخواهیم از جهات مختلف بررسی بکنیم همینی که اصطلاحاً بعدها به توثیقات عامه معروف شد. مراد ما از توثیقات عامه یا دورنمایی که من عرض می کنم این است که گاهی اوقات بزرگان فن ولو مصادر ما کم است، راجع به شخص مطالبی گفتند، وقتی نگاه می کنیم این با بقیه مواردی که خود آن شخص مراجعه می کنیم خیلی همخوانی ندارد. مثلاً توثیق نکردند اما در مجموعه شواهد خارجی انصافاً شواهد بر وثاقتش بلکه بالاتر از وثاقت هست، این را چند مرتبه توضیح دادیم و راجع به این مطلب مجموعه اموری ذکر شده مثلاً کثیر الروایه باشد، خود مرحوم آقای خوئی در عمر ابن حنظله پنج وجه در وثاقت ایشان ذکر کردند که لو لا خوف اطاله وقت، برای این که مطالب ایشان روشن بشود خواندنش بد نبود لکن چون اطاله وقت دارد حالا فعلاً متعرضش نمی شویم. نکته فنی بیشتر در آن ها این است اصلاً کثرت احادیث و مخصوصاً در اول رجال کشی چند تا حدیث است، اعرّفوا منازل الرجال علی قدر روایتهم عنا، آقای خوئی این را هم ذکر کردند. به نظرم یکیش هم از علی ابن حنظله است، خود این روایت از برادر ایشان علی ابن حنظله است. این یکی از قرائن ذکر شده است. البته این روایات یا این جور متون ربطی به مانحن فیه ندارد. به بحث وثاقت و دورنما تشکیل شدن ندارد. مراد از کلمه ناس اهل سنت است یعنی اگر می خواهید میزان خود اهل سنت را بشناسید ببینید چه مقدار از ما روایت می کنند. اگر از ما روایت می کنند مثل این است که از بقیه روایت می کنند. فرض کن از علی ابن ابی طالب هم روایت می کنند و از عمر هم روایت می کنند مثلاً من باب مثال، خب

این معلوم می شود که فی الجمله آشنایی دارد. مثلاً از ما زیاد نقل می کنند به ما بیشتر محبت و علاقه دارد، کمتر نقل می کنند کمتر.

اصلاً نقل نمی کنند فرض کنید در کتاب

یکی از حضار: محمد ابن الحسن عن سهل ابن زیاد عن ابن سنان عن محمد ابن مروان العجلی عن علی ابن حنظله قال سمعتُ ابا عبدالله

يقول اعرفوا منازل الناس علی قدر روایاتهم

آیت الله مددی: این جا ناس است، ناس یعنی اهل سنت. این ناس یعنی اهل سنت. این ربطی به این بحث ندارد. بله خود کثرت روایت

خودش فی نفسه علامتی هست اما تعبد به این روایت نیست، این ناظر به ناس است. از علی ابن حنظله هم نقل شده است.

علی ای حال دیگه چون نمی خواهیم یکی یکی این مبانی را بگوییم، چون بحث، بحث تشکیل یک دورنماست دیگه حالا این مقدار

شواهد را گفتن به این بر می گردد که چه مقدارش را قبول بکنیم و چه مقدار وثوق و اطمینان می آورد. این که اجمالاً عمر ابن حنظله

اجمالاً، نه حالا مثل زراره. این هست، این که فرض کنید صاحب کتاب نبوده چون آقایان می گویند صاحب کتاب بودن خودش یکی از

شواهد است، این نیست یعنی اگر هم هست به ما نرسیده. در اجازات قرار نگرفته، این ها خیال می کنند که اگر نجاشی نگفت یعنی ایشان

صاحب کتاب نیست. نه ممکن است صاحب کتاب باشد اما به ما نرسیده. در اجازاتی که بوده قرار نگرفته. یا ممکن است یک طبقه یا

دو طبقه در اجازات بوده، طبقه های بعدی نرسیده. انواع مختلف را می شود تصور کرد و نکات مختلفی دارد، نمی شود نکته واحدی را

عرض کرد.

آن وقت از آن طرف گاهی بعضی از بزرگان امثال زراره از او نقل می کنند، این که خیلی خودش علامت جلالت شأن است که مثل

زراره بخواهد از عمر ابن حنظله نقل بکند خیلی هم عجیب است، سندش هم بد نیست، ولو موسی ابن بکر در سندش هست بد نیست،

این خیلی تعجب آور است و این که بعضی ها خدشه کردند که شاید ایشان جزء اصحاب حضرت باقر سلام الله علیه نباشد ظاهراً این هم

درست نیست چون زراره خودش زمان امام باقر به راه آمده، بعید است زراره بتواند از اصحاب امام صادق تنها، خودش جزء مشایخ

اصحاب امام صادق است یعنی پیرمرد ها، چون اصحاب امام صادق عده ای جوان بودند مثل جمیل ابن دراج و یک عده متوسط بودند

و یک عده هم اپیار به قول فارسی ها، بزرگان امت، شیوخ امت بودند که زراره از این قسم است. عادتاً زراره از اصحاب امام باقر نقل می کند و لذا این هم شاهد بر این که عمر ابن حنظله از اصحاب امام، چون گفته شده در بعضی از نسخ رجال شیخ ایشان نیست. اسمش در اصحاب آمده، ظاهراً درست است جزء اصحاب امام باقر هم هست.

یکی از حضار: شما موسی ابن بکر را توثیق می کنید؟

آیت الله مددی: مجموعه شواهدش فراوان است.

علی ای حال پس بنابراین اینها مجموعه شواهد هستند. مرحوم آقای تستری در این جا یک اشاره ای دارد که این هم مطلب درستی است، ایشان خیلی به اشاره رد شده به این که مثلاً در باب خیار تبعض صقّه منحصر در روایت ایشان است و کذلک در باب ترجیح، ایشان ترجیح نوشته. به همین تصور عمومی که الان در میان علما هست که این روایتش در باب ترجیح است، حالا ببینید این روایتی که الان محل بحثمان است یا ترجیح است یا اصل حجیت است، بالاخره یکی از این دو تا هست

یکی از حضار: متن آن تبعض در ذهنتان هست؟

آیت الله مددی: اگر جلد ۱۲ وسائل چاپ قدیم باشد ابواب الخیار صفحه ۳۶۱، اگر جلد ۱۲ باشد. من چون عرض کردم نسخه من نسخه قدیم است که روی آن کار کردم، حاشیه زدم برای مراجعه به آنجا نگاه می کنم. الان خیار در ذهنم نیست. بعد یکیش هم عشرة اجربه، در کتاب الخیار اجربه و جریب، جمع جریب، این هم از متون روایات.

علی ای حال این مطلبی هم که مرحوم آقای تستری فرمودند هم کلیش قابل توجه است و هم در تطبیقش در ما نحن فیه.

ببینید هم روایت اجلاء، روایت اجلاء این که آقایان نوشتند بیشتر نظرشان آن اجلائی است که مباشرتاً از این آقا نقل کردند مستقیم مثلاً از عمر ابن حنظله چند تا از بزرگان مستقیم گفتند، گفتند صفوان هم هست که تامل داشتیم. گاهی اوقات من معتقدم بحث اجلاء فقط به آن نیست چون ما الان در تاریخ حدیث ما این مطلب را کاملاً می بینیم، گاهی یک فردی یکی از اجلاء از او نقل کرده، لکن بعد از او زیاد نقل کردند، این نکته ای است که هست مثلاً در این جا همین روایتی را که ما الان داریم در باب تعارض داود ابن الحسین از ایشان

نقل کرده. خب ایشان ثقة است حالا واقفی باشد یا نباشد فرض کنید قابل اعتماد لکنک از آن مهم تر بعد از داود ابن حسین جناب آقای صفوان است، صفوان عن داود ابن الحسین، این خیلی ارزشمند است یعنی تصور می کنند که فقط به این نگاه بکنیم که اجلاء از شخص او نقل کردند، نه، اجلاء از بعدش هم نقل کردند. فرض کنید همان روایت وقت مال یزید ابن خلیفه از یزید ابن خلیفه یونس ابن عبدالرحمن نقل کرده، دقت می کنید؟ که امام هم می فرماید صدق، راست گفته عمر ابن حنظله درست گفته. ما در بحث روایات این یک نکته ای است که به مناسبت های متعدد متعرض شدیم و آثاری هم دارد یعنی نه این که، فرض کنید مثلاً شیخ می گوید اصحاب به روایت قیاس ابن کلوب عمل کردند، در صورتی که ما الان در روایاتی که فعلاً از قیاس ابن کلوب داریم همه اش را خشاب نقل می کند، حسن ابن موسی که از مشایخ جلیل القدر است، حسن ابن موسی خشاب. بعد از خشاب دیگران نقل کردند، لذا یکی از اختلافات ما در فهم این روایت با مرحوم شیخ هم همین است که شیخ می خواهد بگوید چون قیاس ابن کلوب مثلاً ثقة بوده. البته ایشان در باب قیاس ابن کلوب این حرف را نگفته، آقایان به شیخ نسبت دادند لکن اشتباه کردند لکن ما معتقدیم احتمالاً روی همان منهج فهرستی که این اصطلاحاً منهج مشایخی اسمش را گذاشتیم، زیر مجموعه منهج فهرستی، نه به خاطر قیاس ابن کلوب بلکه به خاطر این خشاب که از او نقل کرده و این که این مطلب جا افتاده. حالا همین روایت را من بعدش شواهدش را عرض می کنم.

پس بنابراین خوب دقت بکنید این که اجلاء می گویند مراد از اجلاء این نیست که فقط

یکی از حضار: یعنی عظمت مروی عنه از راوی معلوم می شود؟

آیت الله مددی: از آن معلوم می شود لکن گاهی به واسطه های بعدی، یونس هم از او نقل می کند مثلاً عمر ابن ابان ثقة است اما جعفر ابن بشیر فی غایة الوثاقه و جلالت از ایشان نقل کرده است از عمر ابن حنظله. دقت می کنید؟ فضاله که ثقة جلیل القدری است از ایشان نقل می کند. ببینید گاه گاهی این طوری است، آقایان تا حالا خیال می کردند فقط اعتماد روی اجلاء است، اعتماد روی اجلاء چه مستقیم و چه با واسطه چون ما یک تدوین حدیث در مرحله، فرض کنید عمر ابن حنظله در زمان امام صادق یک چیز است، طبقه بعدی

ایشان اصحاب حضرت رضا، بعد می آید در این طبقه بعدی عده ای تاثیرگذارند، نقطه اصلی هستند، این ها جمع آوری کردند، تنظیم کردند، یکیش صفوان است، یکیش ابن ابی عمیر است. یکیش فرض کنید به این که طبقه بعدیش محمد ابن حسین است.

یکی از حضار: مثلاً احمد اشعری یک چیزی را نقل بکند

آیت الله مددی: یکی احمد اشعری است.

فرض کنید که همین مثال را ما عرض کردیم کتاب سکونی خیلی کم از غیر نوفلی نقل کردند. خیلی کم است مثلاً شاید جمیل ابن دراج یک مورد یا دو مورد است مثلاً، مثلاً خیلی کم اما نوفلی، عمده راوی کتاب نوفلی است، عن نوفلی هم ممکن است دو نفر، سه نفر نقل کردند لکن عمده اش ابراهیم ابن هاشم است. بالای نود درصد، نود و پنج درصد ابراهیم ابن هاشم است. بعد از ابراهیم ابن هاشم عده ای نقل کردند. سعد ابن عبدالله نقل کرده، محمد ابن احمد نقل کرده، پسرش علی ابن، دقت می کنید؟ بعد از پسر دیگه کاملاً مشهور شده چون در کافی آمده، در فقیه آمده، بعدها در تهذیب و بعد هم در کتب شیعه کلاً آمده است یعنی این که می گویند روایات شخص مهم نیست آن راوی اول را نگاه بکنیم چون باید نگاه کرد این افرادی که تاثیرگذار بودند در مرحله خودشان. فرض کنید صفار، فرض کنید ابن ابی عمیر، فرض کنید من باب مثال بزنی، اینها تاثیرگذارند، اینها چهره های شاخص اصلی هستند، اینها ولو توسط یک انسان عادی یا یک ثقه عادی از عمر ابن حنظله نقل می کنند لکن این به جلالت قدر عمر ابن حنظله اضافه می کند.

یکی از حضار: یعنی طبق این روایت شواهدی برای قبول این روایت نزد آنها اقامه شده است؟

آیت الله مددی: اگر اقامه هم شده به ما نرسیده.

یکی از حضار: نه، نشانه این که صفوان دارد نقل می کند

آیت الله مددی: نقل می کند معلوم می شود آن شخصیتی بوده.

می گویم ما گاه گاهی معلول را می بینیم ولی علت را تشخیص نمی دهیم و لذا تعبیر به دورنما می کنند، تعبیر به دورنما روی این نکته است. ما دقیقاً آن نکته اصلی را نمی دانیم چیست. یکی از روایات که ایشان اشاره کرده، اولاً یک روایت که همین که مقابل ما است،

.....

حالا که نمی خواهد آدرس این طرف و آن طرف بدهیم. ما الان روایتی به این مضمون که هم بحث ولایت فقیه باشد و هم اختلاف فقها در ولایت باشد و هم اختلاف روایات باشد. اصلا کلا نداریم، اصلا کلا ما همچین حدیثی نداریم. حدیثی به این مضمون در باب اختلاف روایت و با این دقت، می آید می گوید امام می فرماید خب نگاه بکن، گاهی حدیث را یک نفر نقل کرده، در مقابل ده نفر دیگه، آن ده نفر را بگیر و آن یک نفر را ول بکن. ببینید بعد می گوید کلاهما مشهوران، رواهما الثقات، هر دو مثل هم اند، این پنج نفر، این معلوم می شود کاملاً به محیط کوفه و به محیط روایات احاطه دارد و إلا امام می گفت بیخود می گویند، نمی شود دو تا پنج تا از من دو تا مطلب مختلف نقل بکنند لذا هم در آخر گفت فارجه حتی، این آخیش را که امام قبول نکرد هی رساند رساند، یعنی امام علیه السلام، خیلی عجیب است، اصلاً این روایت را این طور که من معنا می کنم، آقایان چون ترجیح گرفتند، تعبد گرفتند، جور دیگری معنا کردند. ما چون به حجیت زدیم و به شواهد عقلانی زدیم اصلاً روایت را جور دیگری معنا می کنیم، این نشان می دهد که عمر ابن حنظله کاملاً محیط به کوفه است، کاملاً با روایات اصحاب آشناست و امام هم تایید می کند، نکته اساسیش این است، امام می گوید نگاه بکن گاهی در کوفه پنج تا، شش تا، ده تا از من نقل می کنند و گاهی یک نفر، آن یک نفر را ولش بکن آن پنج شش تا را قبول بکن، می گوید گاهی پنج تاست، این ور هم پنج تاست و آن ور هم پنج تاست، امام نفی نمی کند، این معنایش این است که این واقع شده بوده، امام نفی نمی کند، معنایش وقوع این مطلب است یعنی امام قبول دارد که چنین چیزی شده. یا هر دو مطابق کتابند یا هر دو مطابق، بعد می گوید حکام و امیل إلیه الحکام، غرض انصافاً وقتی انسان روایت را نگاه می کند انصافاً روایت نشان می دهد که ایشان یک شخصیت علمی و یک شخصیتی است که اصلاً امام هم حرف های او را تایید می کنند، این خیلی عجیب است یعنی جدا یک چیز غریبی است یعنی این مطلب نسبت به عمر ابن حنظله این روایت انصافاً. حالا یک بحثی هست که این روایت سندش مثلاً شاید صحیح نباشد اشکالاتی که گذشت لکن دیدیم بعد از بحث صحت سند حتی خود علامه هم قبول نکرد، عمر ابن حنظله هم قبول نکرده. داود ابن حسین هم قبول نکرده. خود علامه هم قبول نکرده. بعد از علامه دیدیم که شهید اول آمد گفت آقا این مقبول است، ببینید نگفت ضعف، الان می گویند ضعفش منجبر به عمل اصحاب است. من فکر می کنم مقبول نظرش نکته دیگری بود. انجبار ضعف نبود، انجبار شدوذ مرادش بود یعنی

ما بر فرض قبول بکنیم که سند روایت کلا صحاح است شذوذ دارد، شذوذ غیر از ضعف است. اصولا من کرارا عرض کردم عده ای از اهل سنت در تعریف شاذ قید صحیح گرفتند، حدیثی که راویانش ثقه باشند، منفرد است، این راه منفرد است، نه عمل نشده، آن شذوذ عملی است. اما یک طریق فقط دارد، فرض کنید محمد ابن حسین عن محمد ابن عیسی عن صفوان فقط این جا هست، ما جای دیگه نداریم. شذوذ نقل نه شذوذ عملی. ببینید، در همین روایت به طریق کلینی محمد ابن الحسین عن محمد ابن عیسی عن صفوان. ما اصلا همچین سندی نداریم، شاید مراد شهید اول، البته من شاید می گویم چون ما واقعا نمی دانیم چون اصطلاحات عوض می شود، نظر ایشان به مقبوله این نیست که، الان آقایان نوشتند المنجبر ضعفه بعمل الاصحاب و لذا سمیت بالمقبولة، انجبار ضعف ندارد، ایشان می خواهد انجبار شذوذ بگوید، اگر این تصور من درست باشد آن وقت شاذ یعنی خبری که تمام رواتش ثقه هستند لکن منفرد است، یا منفرد در روایت است، یا منفرد در عمل است، کسی به آن عمل نکرده است، کسی به آن عمل نکرده، یک نفر به آن عمل کرده که من عرض کردم بین اصحاب ما فعلا بعد از زمان علامه یعنی از قرن هشتم به بعد وقتی شذوذ گفته می شود بیشتر مرادشان شذوذ عملی است. بین اهل سنت وقتی شذوذ گفته می شود شذوذ روایی است، این دو تا با همدیگر خلط نشود. دو تا اصطلاح است چون اهل سنت و عدم شذوذ عملی برایشان تاثیرگذار نیست، شذوذ روایی برایشان تاثیرگذار است، آن وقت در شاذ، البته عده ای گفتند نه مهم نیست، سندش هم ضعیف باشد شاذ است، حالا شاذ شاذ است حالا سندش اما عده ای شرط کردند که و این روایت هم بعید نیست که موید باشد چون امام نمی گوید آن کسی که نقل کرد ضعیف است یا قابل تامل است، امام می گوید آن شاذ است یعنی مفروض این است که آن قابل اعتماد بوده، آن شخصی که این حدیث را یک نفر نقل کرده قابل اعتماد بوده لکن در مقابل ده نفر جور دیگری نقل کردند. بعید نیست از همین روایت عمر ابن حنظله همان اصطلاح اهل سنت در بیاید که مراد از شاذ یعنی شذوذی که به لحاظ نقل و روایت است. عرض کردم بعد از زمان علامه فعل و انفعالاتی که در اصول شیعه عمل گرفت یک شذوذ عملی هم اضافه شد. بعد از زمان علامه یک شذوذ فتوایی هم اضافه شد، شهرت فتوایی و شذوذ فتوایی، شهرت عملی و شذوذ عملی. اینها اضافه شد و لذا مجموع شهرت شد سه تا. شهرت روایی، شهرت فتوایی و شهرت عملی. آن وقت شهرت روایی یعنی چند نفر راوی این روایتند. مثلا فرض کنید الان خیال می کنید

شهرت یعنی در کافی و فقیه و اینها آمده است. این شهرت روایی است. شهرت فتوائی جایی است که فتوا در کلماتی مثل شیخ طوسی آمده و در روایات نیامده لکن تا زمان علامه فتوا مشهور بوده، خود فتوا مشهور بوده با این که مسند ندارد. شهرت عملی جایی است که یک روایتی ضعیف بوده لکن از زمان بعد از علامه به آن عمل شده به خاطر این که این اصطلاح زمان قرن هشتم است، عمل اصحاب از قرن چهارم و پنجم است. چند قرن قبل از علامه به این خبر عمل شده است و بعضی ها هم آمدند این اقسام سه گانه شذوذ را از این روایت عمر ابن حنظله در آوردند. خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر، پس گفتند ما اشتهر شامل هر سه می شود، هم شذوذ روایی را هم می گیرد، شذوذ نقلی و هم شذوذ عملی را می گیرد که روایت ضعیف باشد به عمل اصحاب و هم شذوذ فتوائی را می گیرد. شهرت فتوائی را می گیرد. اگر فتوائی مشهور بود حجت است، ما اینها را توضیح دادیم مفصلا و عرض کردیم این بحث هایی که شده اینها خیال می کنند این بحث ها مثل قضایای حقیقه در اصول است. اینها همه تاریخ دارد، و اگر این تاریخ روشن بشود تصمیم گیری خیلی روشن است، روایت عمر ابن حنظله که قطعا واضح است مراد شذوذ روایی است، آن که واضح است، نه شذوذ عملی مراد است و نه شذوذ فتوائی، شهرت روایی مطرح است، آن که روایت عمر ابن حنظله است. شذوذ عملی هم بعد از علامه است چون خبر به تقسیم علامه ضعیف بود لکن اصحاب قدما عمل کردند. خب قطعا بعد از علامه است. اصلا معقول ندارد در روایت عمر ابن حنظله مورد امام باشد. شذوذ فتوائی که دیگه بدتر.

علی ای حال ما این مطالب را چون مطالب اساسی است متاسفانه دقیقا واضح نشده بر اثر عدم اطلاع دقیق بر سیر مباحث اصول و فقه متاسفانه در آن ابهام هایی پیدا شده است و لذا روایت عمر ابن حنظله را عرض کردیم اگر خود عبارات اهل سنت هم دیده بشود. اهل سنت از قرن سوم به بعد که شرط حدیث صحیح را این دانستند که اضافه بر این که راوی حدیث عدل ضابط باشد شاذ هم نباشد، این نکته ای ندارد. عرض کردم این نکته فنی ندارد چون عدل ضابط را از آیه مبارکه گرفتند إن جائکم فاسقٌ ببناء اما شاذ را از کجا گرفتند؟

یکی از حضار: شاذ با خبر واحد چه فرقی می کند؟ همان خبر واحد است؟

آیت الله مددی: همان خبر واحد است لکن فقط یک راوی دارد، اگر بیش از یک راوی دارد مشهور است. نکته خاصی ندارد.

و من عرض کردم در تاریخ اسلامی نخستین باری که این شذوذ نقل را مضر به صحت حدیث می داند امام صادق است، بعید هم نیست،

ما سابقا در مبحث قاعده تجاوز هم در

یکی از حضار: طبق این یترک الشاذ

آیت الله مددی: بله. جای دیگه از امام ندیدم.

یعنی طراح اساسی این اندیشه که فإن المجمع علیه لا ریب فیه، خیلی تعبیر عجیبی است، تمسک به یک سیره عقلانی کردند یعنی بعید

نمی دانیم اهل سنت من حیث لا یشعرون همین روایت را گرفتند اما خودشان را نسبت به امام صادق نمی دهیم. این که حدیث اگر صحیح

هم بود، ثقات هم بودند لکن شاذ بود لا یعمل به و لیس بصحیح مراد این است.

به هر حال به مطلب خودمان برگردیم. راجع به عمر ابن حنظله چون صحبت بود بله در مواردی ایشان روایت دارد و منفرد است، یکیش

همین در خیار تبعض صفقه که ایشان اشاره کردند. این حدیث حدیث واحد است، البته بینی و بین الله خود من هم قبولش برای من مشکل

است. خود من هم الان قبول این حدیث برای من مشکل است.

یکی از حضار: فی رجل باع

آیت الله مددی: روایت را بخوانید، سندش هم بخوانید. کافی دارد

یکی از حضار: نه تهذیب دارد، البته من لا یحضر هم دارد.

آیت الله مددی: من لا یحضر مگر متنش را آورده، من سند ندیدم.

یکی از حضار: روی عمر ابن حنظله،

آیت الله مددی: این را ندیده بودم.

یکی از حضار: من حالا کدام را بخوانم؟

آیت الله مددی: همین که رجل باع، از تهذیب بخوانید. سندش را بخوانید.

یکی از حضار: محمد ابن علی بن محبوب عن محمد ابن الحسین عن ذبیان

آیت الله مددی: ذبیان، ذبیان ابن حکیم

یکی از حضار: عن موسی ابن اکیل

آیت الله مددی: اکیل، عن نمیری عن داود ابن الحسین عن عمر ابن حنظله.

عجیب است همین سند ما است، سند ما هم داود ابن الحسین دارد و عجیب است که در این جا باز محمد ابن حسین با دو واسطه نقل می

کند و إلا غالبا با یک واسطه نقل می کنند یعنی در آن سند دارد که عن حکم ابن مسکین عن عمر ابن حنظله.

یکی از حضار: این موسی ابن اکیل است؟

آیت الله مددی: بله نمیری،

یکی از حضار: کوفی ثقة

آیت الله مددی: بله. بعد شما روایت را بخوانید. البته روایت من وارد بحث فقهیش بخوام بشوم طول می کشد. خیلی عجیب است متن

روایت.

یکی از حضار: در فهرست نیاورده. اصلا طریق به آن ندارد. شیخ طوسی

آیت الله مددی: به محمد ابن علی ابن محبوب؟

یکی از حضار: نه به موسی ابن اکیل

آیت الله مددی: از محمد ابن علی ابن محبوب نقل می کند. نوادر ایشان است.

یکی از حضار: فی رجل باع ارضا علی ان فیها عشرة اجربة، اجربه یعنی چه؟

آیت الله مددی: جریب، ده جریب است، ده هکتار فرض کنید. جریب کمتر از هکتار است، ۱۳۳ متر است. الان جریب هزار تا داریم، دو هزار تا داریم. به نظرم جریب در آن زمان ۱۳۰ متر بوده در یک جایی دیدم. ده جریب است. بعد که برداشت زمین را حساب کرد دید پنج جریب است

یکی از حضار: فاشتری المشتري منه بحدوده ونقد الثمن وأوقع صفقة البيع وافترقا. فلما مسح الارض فإذا هي خمس اجربة قال: ان شاء استرجع ماله

آیت الله مددی: اگر می خواهد بگوید این معامله را به هم بزنید، استرجع ماله فسخس بکند، بگوید ده جریب است ولی این پنج تاست، نمی خواهد.

یکی از حضار: وان شاء رد البيع و أخذ ماله كله إلا ان يكون إلى جنب تلك الارض له ايضا ارضون فليوفه ويكون البيع لازما له وعليه الوفاء له

آیت الله مددی: این هم خیلی عجیب است چون حدود برای آن گذاشته است. روایت تعبیر عجیبی است.

احتمالا این إلا، من احتمالی که خودم می دهم چون مرحوم جواهر هم دارد که قسمتی از حدیث را ما قائل نداریم، همین ذیل حدیث. این احتمال إلا مال مثلا کلام داود ابن حسین یا خود عمر ابن حنظله باشد، مدرج باشد، از این جاش مدرج باشد. احتمالی که من می دهم این است که از این جاش مدرج باشد چون خیلی خلاف قاعده است، چرا؟ چون می گوید حدود را معین کرد، بعد از تعیین حدود پنج تا در آمد، خب چرا پنج جریب را از زمین همسایه پهلویی بگیرد؟ حدود معین بوده.

علی ای حال این ذیلش خیلی عجیب است. صدرش هم عجیب است. این منحصر است، اصلا ما روایتی در این باب نداریم، اصلا ما روایتی در این باب غیر از این روایت نداریم و از شیخ هم نقل شده که به روایت عمل نکرده، حالا نمی دانم در تهذیب اگر نقل کرده تعلیق زده یا نه، در جواهر از شیخ نقل کرده که گفته نمی شود. علی ای حال این مطلب را هم ما سابقا مفصلا و معینا شرح دادیم و صاحب جواهر یک توضیحاتی دارد که لو لا خوف، من دیگه آن توجیهات و بحث ایشان را نمی خوانم، اگر خواستید جلد ۲۳ صفحه

.....

۲۲۰ است، ۲۱ است. اگر دقت بکنید صاحب وسائل گفته حکم من باع ارضا، کلمه حکم را آورده، عنوان باب، عرض کردیم هر جا صاحب وسائل کلمه حکم می آورد خودش هم توقف می آورد. دقت کردید؟ چون این خیلی خلاف قاعده است. عرض کردم اولاً قاعده کلی در باب خيارات تماماً خيارات ثنائی هستند یعنی یا می گویند فسخ بکن یا قبول بکن، چون حدود معین بوده گفته بود ده جریب، همان حدود پنج جریب در آمد، یا قبول کن یا فسخ بکن. این خيارات همه این طوری اند إلا خيار عيب که در آن ارش هست و إلا در خيار غبن هم ارش نیست، قیمت کتاب هزار تومان بود به شما گفته بود ده هزار تومان. بهش بگویند خیلی خوب من کتاب را نگاه می دارم نه تومان را به من برگردان، می گویند نه نمی شود، یا قبول کن یا رد بکن، مثلاً هشت هزار تومان را برگردان، هفت هزار تومان را برگردان، خیلی خب برگردان. می گویند نمی شود. آنی که در باب خيارات است خيار ملك فسخ العقد، سلطنة فسخ العقد، یا فسخ بکن، این یک نکته.

یک نکته دیگر را ما عرض کردیم، دیروز هم بحث کردیم اصولاً در باب اعتبارات قانونی به مقدار ابراز است نه به مقدار واقع، واقع نگاه نمی شود و لذا بنا به این است که اگر یک چیزی عنوان بیع به آن خورد آن عنوان بیع به همان عنوان خورده. نه به واقع. صاحب جواهر این جا این توجیه را می کند که در واقع ده جریب مثلاً یک واقعی دارد، پنج جریب یکی دیگه پس حالا که پنج درآمد نصفه بشو لکن این خلاف مبنائی است که ما تا حالا گفتیم. اصلاً این مبنا خلاف این میناست. اگر گفت ده جریب به تو فروختم و عقد در ده جریب واقع شد این پنج جریب است. این الان پنج جریب است. این قاعدتاً اصلاً معامله حق فسخ دارد مگر این که بگویم من قبول کردم. حالا چون حدود معین است چون دارای حدود معین است. من قبول کردم اشکال ندارد چون حدودش که همان حدود است. فقط به جای ده جریب، پنج جریب است و إلا طبق قاعده و لذا ما عرض کردیم ما در مثل بیع سه چیز داریم، اجزاء مبیع، اوصاف مبیع و شروط بیع، مثلاً می گوید این کتاب را به تو فروختم ده هزار تومان به شرط این که یک نامه برای من بنویسی، نامه را ننوشت، خب سوال این است که بگویم این نامه ای که ایشان می نوشت ارزشش مثلاً بیست هزار تومان بود یا مثلاً پنج هزار تومان بود، حالا که این نامه را ننوشت به مقدار آن پول از پول کتاب کم می کنیم چون به خاطر نامه، یا اضافه می کنیم، یا کم می کنیم یا اضافه می کنیم. آیا ثمن

یقسط بر شروط؟ یقسط علی الاجزاء، یقسط علی الاوصاف. مثلاً می گوید این خانه را به شما فروختم فاصله اش با خیابان ده متر است. وقتی که نگاه می کنید فاصله اش سی متر است. بگوییم به مقدار ثمن این مقدار کم می شود، اگر ده متر بود قیمتش مثلاً این قدر است. حالا که سی متر است، بگوییم به مقدار ثمن این مقدار کم می شود، اگر ده متر بود قیمتش این قدر است. حالا که سی متر است قیمتش پس ما به التفاوت را بگیرد، سوال: تخلف وصف شد، یا تخلف وصف در خود ساختمان شد، در خود کتاب شد، من این کتاب را به شما می فروشم مثلاً ده جلدی، بعد در آمد پنج جلدی، وصفش عوض شد، چاپ فلان، چاپ فلان نبود، آیا در این جا یقسط الثمن بر آن وصفی که تخلف شده. مشهور بین علمای ما این است که لا یقسط الثمن، لا علی الاجزاء و لا علی الاوصاف و لا علی الشروط إلا وصف الصحة، در اوصاف فقط وصف الصحة یعنی اگر وصف صحت نبود به آن مقدار از پول کم می شود که اصطلاحاً خیار عیب به آن می گوئیم، اصطلاح خیار عیب، خصوصاً خیار عیب. در این جا اجزای ده جریب بوده و لذا ما اصلاً این بحث را توسعه دادیم، گفتیم مثلاً در باب اوامر و در باب اصول این طور دارند، امر به کل عیناً امر به اجزاء هست یا نه؟ اصلاً وجوب اجزاء، اصلاً اجزاء وجوب دارند، مثلاً نماز ده جزء است، گفت صلّ این ده جزء را آیا معنایش این است که اینها وجوب پیدا می کنند همچنان که خود صلوة وجوب پیدا می کند؟ عده ای قائل به وجوب مقدمی هستند، می گویند وجوب پیدا می کند مقدمهً للکل، لکن اسمش را گذاشتند مقدمات داخلیه در مقابل مقدمات خارجیه، عده ای گفتند نه وجوبش تهیوئی است. من یادم می آید آقاضیا می گوید وجوبش یعنی وجوب کل است، وجوب نفسی است. عین وجوب کل. این بنده سراپا تقصیر هم کراراً این بحث را متعرض شدیم و عرض کردیم که اصلاً اجزاء وجوب ندارند. چرا؟ چون در باب اعتبارات همان مقداری که ابراز شده آن مقدار ثابت است. واقع را حساب نمی کنیم. روی عنوان صلوة آمد، صلوة روی ده جزء است، دیگه حساب نمی کنیم چون ده جزء است هر جزئی واجب بشود. آمد گفت خانه را فروختم، خانه اتاق دارد، اتاق ها با سنگ و آجر است، سنگ حیاط دارد، حیاط سازیش این طور است. اتاق ها تیر آهن است یا تیر آهن نیست. گچ کاریش چطور است؟ سنگ دارد یا ندارد؟ ما نمی آئیم قیمت را روی همه اینها تقسیط بکنیم که اگر تخلفی در یکی از اوصاف شد به ازای تخلف بتواند بگوید، این جا ظاهرش این است که تقسیط می شود.

یکی از حضار: این جا بحث عرفی است ولی آن جا تعبدی است، امروز روی همین ها حساب می کنند، سنگش چیست، آجرش چیست، فاصله اش چیست.

آیت الله مددی: ما کارا عرض کردیم، شما ظاهرا این مدت شنیدید، اینها را عرف حساب می کند اما انشاء بر چه چیزی واقع شده است؟

یکی از حضار: انشاء روی کلش

آیت الله مددی: احسنت.

قبول است می آید می گوید سنگ این قدر، فلان این قدر لکن نمی آید بگویند سنگ را این قدر فروختم، حیاطش را این قدر، اتاق ها و سنگ و سیمان و ...

یکی از حضار: خب اینها شرط است.

آیت الله مددی: شرط هست، اینها تاثیرگذار است، عرض کردیم در معاملات قطعا قصد تاثیرگذار است. اصلا در معاملات می آید

حساب می کند که چه چیزی هست و چه چیزی نیست، همه را نگاه می کند اما وقتی آمد گفت خانه را فروختم به خاطر این که ده متر

شده صد میلیون، سی متر را نود میلیون می گویند. تاثیرگذار هست، قبول کردم، خلاف عرف که صحبت نمی کنیم. بحث بر سر انشاء

است، انشاء به چه چیزی تعلق گرفت؟ انشاء اگر آن شد این که می گوئیم انشاء را ابراز نگاه بکنیم و واقع را نگاه نکنیم. جواهر یک

عبارتی دارد که ایشان شرح ندارد، حالا من توضیح فنی تر دادم. ایشان آمده می گوید واقع را نگاه بکنیم، واقع ده جریب بوده، به ازای

هر جریب یک کذا، البته قبل از ایشان مناقشات شده که اصولا در این فرض با یک مشکل دیگری روبرو هستیم. اگر باز پارچه بود

محتمل بود مثلا یک توپ پارچه آورد گفت این چهل متر است، فروختم. بعد متر کردیم ۳۵ متر در آمد من باب مثال. این معقول است،

تفاوت معقول حساب بکنیم اما زمین قسمت هایش مختلف است، یکیش نزدیک آب است، فرض کنید ده هکتار، یک قسمت زمین

نزدیک آب است و یک قسمت زمین دور از آب است. یک قسمت زمین را جوب بندی کرده و جدول بندی کرده، یک قسمتش را

نکرده. مثلا ایشان می گوید ایشان در آن جا زمین دارد، از زمین پهلوییش پنج جریب به این اضافه بکنیم، این خلاف قواعد است. یا

مگر این که. اما از آن طرف فرض کنید در شرائع به همین فتوا داده، حتی تعبیر کرده الاشبه، حالا خیلی هم عجیب است. اشبه یعنی اشبه به قواعد که بگوئیم نه این نیست. اشبه به قواعد آن ور است لذا مرحوم صاحب جواهر نوشته الاشبه باصول المذهب و قواعد. اصول مذهب مرادش قبول روایت است. خب این خیلی عجیب است. این روایت عمر ابن حنظله را اصحاب ما قبول کردند با این که این نکات فنی دارد یعنی مشکلات فنی دارد. این یک روایت، یک روایت دیگه هم متاسفانه شبیه این است. آن در باب متعه، از همین عمر ابن حنظله است. آن در باب متعه است که به مقداری که ایشان تخلف کرد شما می توانید از مهر کم بکنید، مثلاً ده روزه متعه کرده، از ده روز پنج روز آمده شما می توانید نصف مهر را بدهید، این هم عین همین است. طبق قاعده ای که ما داریم مهر قرارداد با عقد این مالک تمام مهر است. حالا تخلف کرد بکند، کرد نکرد، این هم روایت را عمر ابن حنظله نقل کرده، این را می خواهید سریع بخوانید، همین روایت صفوان از عمر ابن حنظله را آن روز خواندم. این روایت صفوان این است، این روایت را، البته این روایتی که الان شما خواندید را همه نقل نکردند. آن روایت یک چیز عجیبش این است که راوی از ایشان یعنی آن روایت چهار تا سند دارد در باب متعه، این چهار تا سند به این صورت است که یکی جعفر ابن بشیر عن عمر ابن ابان، عرض کردم عمر ابن ابان ثقة اما جعفر ابن بشیر جزء اجلای اصحاب است، اینها تراز اول اصحابند، یک حدیث دیگرش فضاله عن عمر ابن ابان عن عمر ابن حنظله است، عرض کردم عمر ابن ابان ثقة لکن آن فضاله جزء اجلاء است، البته مثل جعفر ابن بشیر نیست. دو تا سند دیگه هم هست، یکیش در کافی است، علی ابن حکم عن عمر ابن حنظله.

یکی از حضار: ببینید حضرت استاد تهذیب اینها را پشت سر هم آورده. روی محمد ابن یعقوب عن علی.

آیت الله مددی: خب اینها را کلینی آورده، نه این که ایشان پشت سر هم آورده. ایشان از کلینی نقل کرده.

ببینید چهار نفر از اجلاء است، علی ابن حکم جزء اجلای اصحاب است.

علی ای حال مگر این که حدیث را بر عنوان شرط حمل بکنیم، شرط کرده باشد که هر روز این طور و إلا انصافاً، آن جا هم معنایش همین تقسیط است لکن آن جا حدیث مثل این جا نیست، مرحوم صدوق از صفوان از عمر ابن حنظله نقل کرده که عرض کردیم بعید

است. ما گفتیم بعید است صفوان از عمر ابن حنظله نقل کرده باشد لکن احتمالش این است که این مطلب عمر ابن حنظله این قدر در کوفه مشهور بوده که صفوان هم گفته روی عن عمر ابن حنظله، نه این که ایشان خودش از عمر شنیده.

علی ابن حکم هم گفته روی عمر ابن حنظله عن ابی عبدالله. آن وقت عجیب این است که همین مطلب را بعینه اسحاق ابن عمار از موسی ابن جعفر نقل می کند، من تعجب می کنم! تعجب من این است. لکن آن را اصحاب نقل نکردند، خیلی عجیب است، کلینی دارد اما بقیه نقل نکردند، مثلاً صفوان ابن یحیی خب ایشان وفاتش زمان حضرت جواد است، ۲۱۰ وفاتش است. ایشان به راحتی از اسحاق ابن عمار نقل می کند، خب از موسی ابن جعفر نقل بکند نزدیک تر است، دیگه اشکال عمر ابن حنظله مطرح نیست. اما صفوان آمده عن عمر ابن حنظله نقل کرده، علی ابن حکم. این خیلی عجیب است. حالا بالاتر از این مرحوم شیخ مفید در مقنعه این را آورده، روایت از عمر ابن حنظله نقل می کند، و روی عمر ابن حنظله. خب اگر ما بودیم و سند قاعده آن سند معتبر از امام متاخر موسی ابن جعفر، اسحاق ابن عمار، می گفت روی اسحاق ابن عمار. اینها نشان می دهد که عمر ابن حنظله، این چند تا حدیثی را که من خواندم نشان می دهد که یک شخصیت خاصی دارد، حالا چرا درست به ما نرسیده معلول را الان ما به خوبی احساس می کنیم، شخصیت عمر ابن حنظله. از مجموعه چند تا روایت. حالا بقیه روایاتش را نخواندیم.

یکی از حضار: مثلاً این تحبس عنها من صداقها، یعنی شما می فرمایید این خلاف چیست؟

آیت الله مددی: خلاف قاعده است. گفت زوجتک نفسی به صد هزار تومان در ده روز. به همین عقد مالک شد، حالا تخلف کرد نیامد، نیامد نیامد دیگه. این تقسیط کرده، مثل همان تقسیط مبیع است. یعنی روی واقع را رفته نگاه کرده نه روی انشاء و ابراز. عرض کردم شبیه همین مطلب را نائینی می فرمودند، بعُتک بلا ثمن چون درست است ابراز بعث کرده، چون ثمن ندارد پس هبه است، آن واقع را دیده، تملیک مجانی کرده. آن را که دیروز بحث کردیم.

شبیه این را هم از کتاب مبسوط سرخی نقل کردیم که اگر گفت این بشقاب پلو را پیشت عاریه گذاشتم، این در حقیقت عاریه نیست. هبه است، چون عاریه شرطش این است که اگر خورد عین مال محفوظ است، وقتی خورد تمام می شود. این بعثک بلا ثمن اینها یعنی

یک تفکری اگر این باشد آیا ما این تفکر را کلی قبول بکنیم، خب معنایش رفع ید از آن قاعده ای است که دیروز تاسیس کردیم. تا حالا قاعده تاسیس کردیم که واقع را نگاه بکنیم. دو تا روایت از عمر ابن حنظله است که ظاهرش به واقع نگاه می کند، یکی ده جریب و یکی هم این روایت متعه. مگر این که تاویل بشود. هر دو روایت تاویل بشود به این که مثلاً شرط کرده. ده روز برای هر روز این قدر، اصلاً در عقد قرار داده است. دقت کردید؟

یکی از حضار: شهرا بشیء مسمی

آیت الله مددی: بله این ظاهرش این است که یعنی بگوییم عمر ابن حنظله تمام آن خصوصیات را نقل نکرد. آن روایت که ظاهراً قضیه خارجی است که حالا من نمی خواهم وارد بشوم.

به هر حال آن چه که هست یعنی نکته عجیب را ملتفت شدید؟ اسحاق ابن عمار بصحیح سند از موسی ابن جعفر. خب این را هم به اسحاق ابن عمار نسبت می دادند و من به عکس فکر می کنم وقتی عمر ابن حنظله در کوفه این را نقل کرده اصلاً تعجب کردند اهل کوفه که تو چه چیزی نقل می کنی؟ اسحاق ابن عمار از موسی ابن جعفر، می گوید بله همین مطلب است لذا این روایت اسحاق ابن عمار جز روایات عرض است، امام مطلب را تایید می کنند، این خیلی نکات لطیفی است یعنی یک جهات عجیبی است. یک دفعه چهار تا از بزرگان اصحاب آن مطلب را نقل می کنند. به حسب ظاهر دو تا مستقیم، صفوان و علی ابن حکم که قبول نکردیم این ها مستقیم باشند و دو تا هم غیر مستقیم نقل می کنند. خیلی عجیب است. این نشان می دهد که یک اهمیاتی بوده که این مطلب خلاف قاعده است لکن قبولش می کنیم، فتوا هم بر همین است. در آن مسئله اراضی فتوا بر آن نیست تماماً، مشهور آن است. ادعای شهرت شده اما عده ای مخالفت کردند، خود علامه در بعضی از کتبش مخالفت کردند اما در این جا قبول کردند. از موسی ابن جعفر نقل کردند و قبول کردند. می گوید می تواند مابه التفاوت را بگیرد.

این ما به التفاوت خلاف قواعد است، دیگه الان قواعدش برایتان روشن شد، جدا خلاف قواعد است. لکن اصحاب، آن یکی مال باع اراضی را درست است همه به آن عمل نکردند، قبول است، آن قبول است ولو عرض کردم مثل مرحوم شرائع به آن عمل کرده است.

اما آن یکی دیگه را نه، عمل نکردند همه، شهرت بر آن هست اما مخالف هم دارد. اینها چه نشان می دهد؟ من دنبال معلولم. نشان می دهد که عمر ابن حنظله شخصیتی است که این جور چیزی را نقل می کند، حالا آیا شبهه غلو در آن بوده؟ خود ایشان سعی می کرده مطرح نشود نکته دیگری مطرح بوده؟ چون کتاب نداشته این شهرت نصیب او نشده. علی ای حال عده ای از احادیث ایشان از همان عهد زمان ایشان شهرت پیدا می کند، عهد زمان ایشان یعنی سی سال، چهل سال بعد از ایشان اینها کاملاً شهرت پیدا می کنند و مشهور می شوند و این نشان می دهد عظمت این شخص یعنی برای دورنمایی برای عظمت این شخص به نظر من خیلی کافی است. کاملاً واضح است که شخصیت فوق العاده ای است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين